

زندگی پرماجرا ای محمد رضا پهلوی

مؤلفان

زهره شیشه‌چی - علی اصغر طاهری



بخش بین المللی کتاب راونیز

کد پستی- ایران- تهران ۱۴۱۷۳-۱۱۶۶۶

۰۹۳۶۲۵۸۴۴۱۰-۰۹۳۰۲۴۳۴۵۰۹-۰۹۱۲۷۰۰۸۶۰۹

ایمیل: ravniz_publish@yahoo.com

- نام کتاب: زندگی پرماجرایی محمدرضا پهلوی
- نویسنده: زهره شیشه چی، علی اصغر طاهری
- مشاور طرح: بخش راونیز
- چاپ، صحافی: چاپخانه فرشپوه
- لیتوگرافی: رایپد گرافیک
- چاپ اول: ۱۳۹۴
- قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان
- تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۹۸-۷۶-۱

سرشناسه	شیشه چی، زهره، طاهری علی اصغر
عنوان و نام پدیدآور	زندگی پرماجرایی محمدرضا پهلوی، زهره شیشه چی، علی اصغر طاهری.
مشخصات نشر	مشهد: انتشارات داریوش، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری	۳۷۶ص: مصور
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۶۳۹۸-۷۶-۱
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
موضوع	محمدرضا پهلوی، شاه ایران، ۱۲۹۸ - ۱۳۵۹.
موضوع	ایران -- سرگذشتنامه
موضوع	ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰
موضوع	ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷
رده بندی کنگره	DSR ۷۳۰۷۳۳ ۱۳۹۴ ش ۵۴الف/
رده بندی دیویی	۰۹۲۴۱۷۳/۷۴۶:
شماره کتابشناسی ملی	۳۶۳۱۸۶۰:

* راونیز یکی از شهرهای دوره هخامنشی در استان خراسان شمالی است.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹.....	مقدمه
۱۷.....	خانواده محمدرضا پهلوی
۱۹.....	رضا پهلوی پدر محمدرضا
۳۵.....	تاج‌الملوک مادر محمدرضا
۳۵.....	ازدواج رضاخان
۳۵.....	در دوران پادشاهی
۳۶.....	علیرضا پهلوی برادر محمد رضا
۳۷.....	شمس (خدیدجه) پهلوی خواهر محمد رضا
۳۹.....	اشرف خواهر دو قلو محمد رضا پهلوی
۴۰.....	شخصیت و ویژگی های روان شناختی اشرف
۴۵.....	زن در زندگی محمدرضا پهلوی
۴۶.....	زنان رسمی
۴۶.....	فوزیه
۴۸.....	ثریا
۴۹.....	فرح
۵۰.....	معشوقه ها و زنان غیر رسمی محمدرضا

۵۳	 پروین غفاری:
۵۹	 پس از طلاق فوزیه
۶۲	 محمدرضا و میهماندار هواپیما
۶۳	 دیگر معشوقه ها

فرزندان محمدرضا پهلوی

۷۷	 شهناز پهلوی
۷۹	 رضا پهلوی
۸۱	 لیلا پهلوی
۸۴	 علیرضا پهلوی
۸۵	 فرحناز پهلوی
۸۷	

روانشناسی شخصیت محمدرضا پهلوی

۸۹	
۹۵	 محمدرضا پهلوی کودکی - نوجوانی
۹۹	 نوجوانی و سفر به سوئیس
۱۰۱	 بازگشت به ایران و ورود به دانشکده افسری
۱۰۳	 خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست
۱۱۰	 نخستین دیدار با ولیعهد

سلطنت

۱۱۳	 نخست وزیران شاه
۱۲۳	 ۱- قوام السلطنه
۱۲۳	 ۲- حکیم الملک
۱۴۱	 ۳- عبدالحسین هزیر
۱۴۴	 ۵- علی منصور
۱۵۲	 ۶- حاج علی رزم آرا
۱۵۴	 ۷- حسین علاء
۱۶۴	

- ۸- محمد مصدق ۱۶۵
- ۱۰- حسین علاء ۲۰۳
- ۱۱- منوچهر اقبال ۲۰۵
- ۱۳- علی امینی ۲۰۸
- ۱۴- اسدالله خان غلم ۲۱۰
- ۱۵- حسنعلی منصور ۲۱۸
- ۱۶- هویدا ۲۱۹
- ۱۷- جمشید آموزگار ۲۲۰

- شاه و امام خمینی** ۲۲۹
- امام خمینی (ره) ۲۳۰
- هجرت به قم، تحصیل دروس تکمیلی و تدریس علوم اسلامی ۲۳۱
- امام خمینی در سنگر مبارزه و قیام ۲۳۲
- قیام ۱۵ خرداد ۲۳۸
- تبعید امام خمینی از ترکیه به عراق ۲۴۱
- امام خمینی و استمرار مبارزه (۱۳۵۰ - ۱۳۵۶) ۲۴۲
- اوجگیری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ و قیام مردم ۲۴۳
- هجرت امام خمینی از عراق به پاریس ۲۴۴
- بازگشت امام خمینی به ایران پس از ۱۴ سال تبعید ۲۴۵

- روابط خارجی محمدرضا پهلوی** ۲۴۷
- سیاست خارجی و مشروعیت سیاسی در دوره اول حکومت (۱۳۳۲-۱۳۲۰ش) ۲۵۴
- سیاست خارجی ایران در دوره دوم حکومت شاه (۱۳۵۷-۱۳۳۲ش) ۲۶۹
- محمدرضا پهلوی و نظام اقتصادی** ۲۸۷

- روحانیت در عصر پهلوی** ۲۹۵
- مخالفان ۲۹۶

۲۹۸	موافقان
۳۰۶	ساختار حکومت رضاشاه
۳۱۶	همراهی
۳۱۸	محدودسازی
۳۱۹	مقابله و سرکوب
۳۲۶	محمد رضا پهلوی
۳۳۷	محمد رضا پهلوی پس از خروج از ایران
۳۵۳	تصاویر
۳۷۱	منابع

مقدمه

شاه و شاهنشاهی در ایران از همان آغازین سال‌های شکل‌گیری شهریاری در ایران با دیگر نقاط عالم تفاوتی اساسی دارد. شگفتی سیاحان اروپایی از ماهیت مطلقه و لجام‌گسیخته‌ی قدرت شاه و سلطان در ایران از همین مسئله برخاسته است. دلیل این همه لجام‌گسیختگی در قدرت شاهان ایران چیست؟ و چرا توانسته در طول تاریخ از آغازین روزهای شکل‌گیری نظام شهریاری در ایران تا واپسین روزهای حضورش در این سرزمین، همواره به بازتولید خود پردازد؟ و چرا حتی افرادی را که در ابتدای سلطنت دارای اندیشه‌ای تساهل‌آمیز بوده‌اند، سرانجام به خودکامگی سوق داده است؟ و چرا حتی آخرین شاه ایران می‌کوشید منشأ قدرت خود را به تأییدات الهی و امامان معصوم پیوند زند. پاسخ به این سؤالات را باید در اندیشه‌ی ایرانیان باستان و خاستگاه شاهی در ایران جست‌و جو نمود.

اعتقاد به فرهمندی شاهان ایرانی همواره کشورمان را با بحران مدیریت مواجه کرده و گاه سبب شده است که کودکان در ایران بر مسند سلطنت جلوس کرده و عهده‌دار مسئولیت سرزمین بزرگ و پیچیده‌ی ایران گردند. نکته‌ی جالب توجه این است که همای سعادت شاهی بر آسمان هر کس بال می‌گسترده، خود و همه‌ی خاندانش علاوه بر

شایستگی شاهی، به اوصافی همچون پرهیزگاری، خردمندی، بزرگی، عدالت و شرف نیز آراسته می‌شدند.

فرهمنندی شاهان ایرانی، پادشاهی در ایران را در ذهنیت شاهان و متملقان و چه در اندیشه و افکار عمومی ایرانیان، دارای ماهیتی کرد که حتی مشروطه و حاکمیت قانون نیز نتوانست آن را حداقل از ذهن شاهان متأخر بزدايد؛ به‌گونه‌ای که حتی محمدرضا پهلوی، شاهنشاهی خویش را با نقل روایاتی از ارتباط خود با پیشوایان مذهبی شیعه، تأییدشده از عالم بالا می‌پنداشت.

اگر چه شیوه‌ی حکومت‌داری در طول تاریخ شاهان ایرانی، دگردیسی‌های زیادی را پشت سر گذاشته است، اما شاه با در اختیار داشتن حاکمیت نظامی و به تبع آن، انتصاب دیوان‌سالاران در مناصب گوناگون و نیز ماهیت روحانی و شریعت‌پناهانهای که از گذشته‌های تاریخی ایران کسب نموده بود، «ریاست قوای سه‌گانه‌ی اداری، سپاهی و روحانی را تحت فرمان داشت» و با عنایت به ویژگی‌های حکومت‌داری معاصر در ایران، همه قوای کشور در هم اختلاط داشت و به‌اصطلاح فاقد تفکیک قوا بود.

فقدان قانون که قدرت شاه را محدود کند و بی‌پایان بودن قدرت شاه، همه‌چیز را به شاه و درباریان ختم می‌کرد و حتی نزدیک‌ترین فرد از خانواده نیز از خطر مرگ و کوری در امان نبود. ضمن اینکه در عهد باستان و نیز دوره‌ی حکومت‌های میانی پس از ورود اسلام به ایران، بسیاری از شاهان و حکام دست به قتل برادران و نیز فرزندان خویش می‌زدند.

این اقتدار در همه‌ی حوزه‌ها به‌خصوص در عالم سیاست نیز نمود پیدا می‌کرد. شاه یک تنه تمام تصمیمات را می‌گرفت و هیچ‌کس جرئت نداشت بدون موافقت وی، امتیازی را واگذار نماید. کرزن با شناخت شاهنشاهی قاجار و نیز سلطنت در انگلیس در

مقام مقایسه، چنین می‌نویسد: «فرمانروا یگانه وجود مالک‌الرقاب است و تمام افراد رسمی، اختیاراتی از جانب او دارند و هیچ مرجعی نیست که قادر باشد حقوق و مزایای وی را محدود سازد و یا آن را تغییر دهد.»

طعم و مزه‌ی چنین حاکمیتی چنان در کام شاهان ایرانی شیرین بود که حتی شاهان آگاه‌تری همچون ناصرالدین‌شاه با وجود شناخت مزیت‌های حکومت‌های پیشرفته، هرگز حاضر نشدند ذره‌ای از قدرت و اقتدار مطلقه‌ی خویش بکاهند. ناصرالدین‌شاه با وجود مانورهایی همچون تشکیل شورای مشورتی و وارد کردن برخی از مظاهر نوسازی به ایران، هرگز قادر نشد خوی ذاتی و استبدادی نظام شاهی در ایران را در وجود خود اندکی تغییر دهد؛ تا جایی که یک بار جمله‌ی معروفی از پادشاه پروس را بدون تقلید کلمه‌به‌کلمه تکرار کرده و گفته بود: «آن‌ها هرچه دوست دارند می‌گویند و من هم، آنچه خودم دوست دارم می‌کنم.»

حتی مشروطه نیز نتوانست ذات شهریاری در ایران را حداقل در چشم شاهان پس از خود دگرگون نماید. مخالفت محمدعلی‌شاه با مشروطه‌خواهان و ظهور رضاشاه و نیز مانور قدرت و اقتدار خواهی محمدرضا شاه تحصیل‌کرده‌ی فرنگ و معتقد به ورود ایران به دروازه‌ی تمدن و شاهی که معتقد بود ایران به‌زودی در میان پنج کشور متمدن و پیشرفته‌ی دنیا قرار خواهد گرفت، کار را به جایی رساند که تنها دوازده سال مردم‌سالاری نیم‌بند ایرانیان بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ را تاب آورد و سرانجام در ماجرای اجبار ایرانیان برای ورود و عضویت در حزب «رستاخیز»، جمله‌ای را به زبان آورد که اعتراف بزرگی به خودکامگی سلطنت پهلوی دوم بود: «هر کس نمی‌خواهد عضو حزب رستاخیز شود، پاسپورتش را بگیرد و برود.»

از عهد باستان، شاه در آیین شهریاری ایرانی، یک مقام معنوی نیز به حساب می‌آمد. پس از آن نیز سایر شاهنشاهی‌های ایران هیچ‌گاه از قدرت‌های معنوی سر بر نداشتند.

وجود آموزه‌های دینی در نوشته‌های هخامنشی و تأکیدات آن‌ها بر تأییدات اهورامزدا و نیز ماهیت رسمی و معنوی شاهان ساسانی نیز نیاز به اثبات ندارد؛ چنان‌که «ساسان در معبد آناهید (آناهیتا)، در شهر استخر سمت ریاست داشت.»

شاهان ایرانی همواره شریعت و طریقت را نردبانی برای ترقی یا مشروعیت‌بخشی به حکومت خود در افکار عمومی و نیز اطاعت دولتمردان قرار می‌دادند. محمد رضا شاه پهلوی مدعی می‌شود که علی (ع) کمی بعد از تاج‌گذاری پدرش، او را از بیماری حصبه نجات داده است: «یکی از شب‌های کسالت، مولای متقیان علی (ع) را به خواب دیدم که در حالی که شمشیر معروف خود، ذوالفقار را در دامن داشت، در کنار من نشسته بود. در دست مبارکش جامی بود و به من امر کرد که مایعی را که در جام بود بنوشم. من نیز اطاعت کردم و فردای آن روز، تیم قطع شد و حالم به سرعت رو به بهبود رفت.» و یا در جایی دیگر بیان می‌کند که حضرت ابوالفضل، فرزند برومند علی (ع)، وی را از یک حادثه‌ی شدید سقوط از اسب نجات می‌دهد.

و در جایی دیگر می‌نویسد چهره‌ی ملکوتی امام قائم را در کوچه‌ای واقع در کاخ سعدآباد به عینه دیده است، در حالی که «بر گرد عارضش هاله‌ای از نور مانند صورتی که نقاشان غرب از عیسی بن مریم می‌سازند، نمایان بوده است.» گذشته از صحت و سقم این روایات، باید این‌گونه ادعاها و مکاشفه‌های شاهانه را نشانه‌ی آگاهی راویان آن از افکار عمومی زمانه‌ی خود ارزیابی کرد.

در دوره‌ی قاجار نیز علی‌رغم اینکه روحانیون به غصبی بودن سلطنت اعتقاد داشتند و بر این باور بودند که در زمان غیبت امام، ناگزیر بر تمام کوشش‌ها و فعالیت‌های مربوط به حکومت شاهان، سایه‌ای از عدم حقانیت گسترده است، درگیری چندانی میان روحانیون و شاهان صورت نگرفت و در مواردی نیز همچون جنگ با روس‌ها، همکاری‌هایی جدی صورت پذیرفت.

ناصرالدین شاه نیز همچون فتحعلی شاه، شدیداً تظاهر به دین داری می کرد و در هنگام لزوم، در پی ایجاد روابط حسنه با آنان بود؛ اگر چه از لحاظ دین داری، ناصرالدین شاه با فتحعلی شاه، که خالصانه در پی روابط نزدیک با علما بود، فرق داشت. دعوت از سید جمال الدین اسدآبادی نیز تلاشی بود در جهت نزدیکی به علما؛ اگر چه زبان تند و صراحت سید نتیجه‌ی معکوس داد.

ایران در نگاه شاهان، ممالک محروسه‌ی آنان بود که مردمش هیچ گونه حاکمیتی بر شهر و روستای خود نداشتند. بلافاصله پس از تسخیر ایران به دست یک سردار جهانگیر، شهر و روستا در غالب «تیول» و اقطاع و ممالک خالصه و ده‌ها عناوین دیگر به هواداران و نزدیکان شاه سپرده می شد و کشاورزان و روستاییان مجبور بودند بخش مهمی از حاصل دسترنج خود را با احترام به مالیات‌بگیران و نمایندگان شاه واگذار نمایند. در عوض، دولت‌ها جز در موارد اندکی، مسئولیت مهمی را در قبال رعیت خود برعهده نمی گرفتند و تنها وظیفه‌ای که برعهده‌ی خود می دانستند، حفظ امنیت ممالک محروسه‌ی آنان و جمع‌آوری مالیات برای هزینه‌ی دربار و نیز جنگجویان بود.

در اواخر قاجار نیز در کشاکش برقراری مشروطه، اندک اندک دولت‌های مسئول تری قدم به عرصه وجود گذاشتند. بیمارستان، بانک، راه، قانون، مدارس جدید، تربیت نیروهای انسانی متخصص و... اندک اندک در ایران پا گرفت، اما توهم خدایگانی شاهنشاه حداقل در شاه و اطرافیان متملق، هیچ گاه فروکش نکرد. عدالت و برابری اقشار پایین جامعه از همین حداقل مظاهر پیشرفت بسیار اندک بود.

پهلوی اول با اختصاص بسیاری از زمین‌های مرغوب کشور به سلطنت، نوع دیگری از تیول داری و ارباب-رعیتی را بازتولید کرد. پهلوی دوم رسیدن نخبگان جامعه به مدارج بالای سیاسی و دولتی و مجلس ملی را بیش از یک دهه، آن هم نیم‌بند تاب نیاورد و با نفوذ در انتخابات، یک بار دیگر با بازتولید گذشته‌ی ایران، انتصاب دیوان سالاری را

به‌عهده گرفت و در فقدان مشروعیت عمومی با فرار به گذشته و بازتولید شاهنشاهی‌های باستانی، سعی در مشروعیت بخشیدن به سلطنت داشت. در حالی که حتی همین اعمال نیز در افکار عمومی ایران (که جز در لسان متملقان و دیوانیان) سال‌ها با فلسفه و باور فرهنگدی و ظل‌الهی و شریعت‌پناهی شاهان فاصله گرفته بود، نه تنها پذیرفتنی نبود، بلکه به معنی استفاده‌ی نامشروع از بیت‌المال و فریب افکار عمومی و نیز قرار دادن ملیت در برابر شریعت تلقی می‌شد.

انقلاب سفید شاه و مردم هم که به‌ظاهر در پی دور ریختن زورگویی‌های ارباب-رعیتی و بسط عدالت بود، محبوبیت و مقبولیت شاه را در پی نداشت و حتی با فراهم نیاوردن زمینه‌ها و زیرساخت‌های لازم، به کشاورزی و درآمد اندک کشاورزان آسیب زد و فرزندان این قشر را نیز با مبارزانی که در پی براندازی نظام شاهنشاهی در ایران بودند، همراه کرد.

حقیقت این است که با رشد طبقه‌ی متوسط و رواج تحصیلات عالیه، چاپ و نشر و ارتباط به‌ناچار ایران با جهان خارج، دیگر اعتقاد به فرهنگدی شاهان، موروثی بودن مدیریت در جامعه و حتی اعتقاد به کارایی استبداد منور و لجام‌گسیختگی شاهنشاهی مطلقه، آن هم برای مردمی که زودتر از بسیاری از کشورهای آسیا و با جان‌فشانی جوانانش به مشروطه دست یافته بود، اما ذات شاهنشاهی‌های ایرانی که با وجود انسان‌های خوش‌نیت نیز هزارچندگاهی استبداد و خودرأیی را بازتولید کرده و با اصالت قائل نبودن برای آرای مردم، کرامت آن‌ها را نادیده گرفته بود، جایگاهی نداشت. تا جایی که برخی از سخنان آخرین شاه ایران درباره‌ی بسیاری از شاهان باستانی ایران، در افواه مردم، به دیده‌ی طنز تکرار می‌شد.

سلطنت پهلوی در پی کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت دوباره‌ی ایران به گذشته و از بین رفتن حمایت افکار عمومی، می‌کوشید همه‌ی مؤلفه‌های سلطنت ایران باستان را در قرن

بیستم در ایران بازتولید کند، اما تملق و چاپلوسی رجال سنتی و محافظه‌کار ایران، نگذاشت پرده از کاریکاتور تلخی که از شاهنشاهی باستانی ایران در قرن بیستم ترسیم شده بود، از چشم شاه ایران برداشته شود.